

# چرا گیلان در نقشه های قرون نخستین اسلامی جلوه ای در خور ندارد؟



ناصر عظیمی

## طرح موضوع

بررسی همه ی نقشه هایی که در قرون نخستین اسلامی برای ایران و به ویژه به صورت ناحیه ای برای سواحل جنوب دریای خزر توسط جغرافیدانان ایرانی و عرب ترسیم شده نشان می دهد که محدوده ی گیلان امروزی و مراکز جمعیتی آن در این نقشه ها به صورت ناقص و با دقت بسیار اندک نمایانده شده است. این نقیصه به ویژه در سه قرن نخست هجری قمری و حتا تا چند قرن بعد از این دوره نیز بسیار مشهود است. همین نقشه ها نشان می ده ند که به عنوان مثال طبرستان یعنی شرق رودخانه ی چالوس که از نظر فاصله و شرایط زیست جغرافیایی نزدیکترین پهنه با گیلان بوده با مراکز شهری متعدد و با جزئیات بسیار دقیق در همین نقشه ها انعکاس وسیعی یافته است. این نکته یکی از شواهد مهم برای تفاوت توسعه یافتگی در این دو ناحیه ی همزاد است. چرا که این تفاوت جلوه ها در نقشه های جغرافیایی، تفاوتی ست از انعکاس و حضور در جغرافیای ذهنی اندیشمندان و جستجوگران زمانه و در تحلیل نهایی جلوه ای از میزان اهمیت واقعی آن ها در اذهان اندیشمندان این دوران است. پرسش اساسی این است که علت این عدم انعکاس و یا انعکاس نادقیق و ناقص سرزمین گیلان در این نقشه ها چیست؟ چرا شناخت جغرافیدانان و مورخان زمانه از درون این سرزمین، به اندازه ای اندک است که به صورت یک سیاه چاله ی آمار و اطلاعات در تمام سرزمین ایران محسوب می شود؟ آیا در گیلان هیچ مرکز جمعیتی مهم در این زمان وجود نداشت تا در این نقشه ها انعکاس یابد؟ اگر پاسخ این پرسش مثبت است، علت این فقدان مراکز جمعیتی چه بوده است؟ آیا دشواری سفر و پوشش جنگلی و مسائل محیط جغرافیایی

علت عدم انعکاس این سرزمین در نقشه های جغرافیایی شده بود؟ این مقاله ی کوتاه برای نخستین بار نیست که این نکته را به پرسش گرفته است. قبلاً نگارنده در مقاله ای تحت عنوان « هبوط قدرت از کوهستان های دیلم به جلگه ی گیل (ارتباط جنبش علویان زیدی و آغاز پویش های فرهنگی در گیلان » که در فضای اینترنتی نیز در دسترس است، نقش منفی دیلمیان را در این امر دخیل دانسته و به صورت مفصل تر مورد بحث قرار داده است لیکن در اینجا موضوع جدید یعنی انعکاس نقشه ها در این دوره بررسی شده است. پیداست که برای استدلال های دقیق تر لازم است آن مقاله نیز دیده شود.<sup>۱</sup>

## دیلمیان شبان پیشه و نقش غیر تاریخی آنان در تاریخ گیلان

برای آن که خواننده ی فرهیخته این سطور دقیقاً بداند منظور نویسنده از این بحث و اهمیت آن چیست لازم می دانم در مورد « سه واژه » ی بکار رفته در عنوان این بخش از مقاله، توضیح کوتاهی داده شود.

نخست، واژه ی « دیلمیان » است. منظور از دیلمیان که در اینجا از نقش منفی آنان صحبت به میان آمده نه دیلمیانی که در ایران، سلسله ی آل بویه را تشکیل داده و نقش تاریخی مهمی از اوایل قرن چهارم هجری در زنده کردن فرهنگ ایرانی در دوره ی آنان حاصل شد بلکه دیلمیان این نوشته که برای آنان نقش مثبتی به ویژه در تاریخ گیلان قائل نیس تیم، آن گروهی از کوه نشینان دیلم هستند که طی سه قرن نخست اسلامی و حتا حدود یک قرن پیش از آن بر پهنه ای وسیع از دره ی رودخانه ی چالوس تا دره ی سفیدرود و تارم حاکمیت مطلق داشتند و در این دوره ی طولانی به تنها چیزی که بیش از هر چیزی می اندیشیدند، پاسداری صرف از « چادر و چراگاه » خود بودند. به عبارت دیگر آنان به دنبال پست ترین منافع خود بودند.

دومین واژه، « شبان پیشه » است که دیلمیان از نظر وابستگی به آن در پهنه ی کوهستانی به نظر می رسد از دوره ی آهن II بدان اشتغال داشتند و به جز در نظامی گری تغییر چندانی در سبک زندگی و معیشت، ابزار تولید و سکونت آنان روی نداده بود. غلبه ی رمه گردانی به عنوان اشتغال غالب این شبان پیشگان سبب شده بود که هم در نظامی گری، چابک تر از جلگه نشینان و هم البته بسیار محافظه کارتر در تحول اقتصادی و اجتماعی و به ویژه محافظه کارتر در گذر به تولید خوراک و زندگی یکجانشینی و کشاورزی و در یک کلام تمدن حضری باشند. این خصیصه ای است که نزد تمام رمه گردانان به ویژه در آن دوره ی تاریخی دیده شده است. آنان حتا کشت و کشاورزی را به صورت یک اشتغال غالب و به تبع آن یکجانشینی را نیز تحقیر می کردند.

<sup>۱</sup>. این مقاله در شماره های ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸ و ۱۲۹ مجله ی گیله و چاپ رشت انتشار یافته و اکنون متن کامل و ویرایش شده ی آن در فضای اینترنتی (از طریق سایت انسان شناسی و فرهنگ) به آسانی در گوگل قابل دسترس است.

اما منظور از «نقش غیر تاریخی» در اینجا از نظر ما این است که این گروه از دیلمیان به رغم وجود شرایط اقتصادی واجتماعی لازم برای فراروئیدن جامعه ی تحت قلمروشان به گامی فراتر از شبان پیشگی، بنا به خصلت همی‌شع ی شبان پیشگان تاریخ، از توسعه ی کشاورزی و تولید خوراک در جلگه ی گیلان و همچنین در دره های مستعد قلمروشان سخت بیمناک بودند و در نتیجه در پهنه های تحت حاکمیت خود به نحو آشکاری توسعه ی کشاورزی را به تاخیر انداختند.

اکنون با توضیح بالا می‌توانیم به بحث اصلی بازگردیم و ببینیم چرا و بر اساس کدام سند تاریخی نقش دیلمیان را در تاریخ گیلان منفی ارزیابی می‌کنیم.

هر چند می‌دانیم که قبایل کوه نشین و شبان پیشه ی دیلمی در ارتش امپراتوری های ایرانی نقش مهمی در جنگ‌ها داشتند لیکن محدوده ی امروزی گیلان به ویژه ناحیه ی جلگه ای آن بنا به اسنادی که موجود است هیچگاه به تصرف دولت مرکزی ایران در پیش از اسلام و حتا زمانی که هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان، امپراتوری های گسترده ی جهانی تشکیل داده بودند در نیامد. به عنوان مثال بنا به نوشته ی «دینوری» مورخ قرن سوم هجری، سرزمین دیلم حتا در زمان خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م) یعنی یکی از قدرتمندترین پادشاهان ساسانی در آستانه ی ظهور اسلام نیز جایگاه شورشیان بر علیه حکومت ساسانی بود و به گفته ی او این سرزمین نه فقط در خارج از مرزهای امپراتوری گسترده ی ساسانیان قرارداداشت بلکه پایگاهی بر ضد حکومت خسرو پرویز به حساب می‌آمد. دینوری در کتاب «اخبار الطوال» که از قدیم ترین نوشته های تاریخی بوده و به تحقیق قبل از سال ۲۸۰ هجری نوشته شده می‌نویسد که خسرو پرویز برای مقابله با فراریان و شورشیان بر علیه حکومتش در سرزمین دیلم: «شاپور پسر ابرکان را با ده هزار سوار گسیل داشت و دستور داد در قزوین بماند و آنجا پادگانی بوجود آورد و از آمدن اشخاص دیلم به کشور

جلوگیری کند» (دینوری ۱۳۸۱ص ۱۳۵ تاکید از ماست). این پادگان همان قلعه ای است که مسعودی در ذکر خلافت المطیع الله در سال ۳۳۴ هجری در کتاب «مروج الذهب» در شرح شورش اسفارین شیرویه گیلی می‌نویسد که ایرانیان (منظور پادشاهان ساسانی) از دوره ساسانیان آن را ساخته بودند: «... اسفار بن شیرویه آهنگ آنها [مردم قزوین] کرد و از مردم آنجا بسیار کس بکشت و قلعه ای را که می‌ان قزوین بود و کشوین نام داشت بتصرف آورد. این قلعه از قدیم بپا بود و مردان فراوان آنجا مقیم داشتند زیرا دیلم و گیل از ایام پیش به دینی نگرویده و شریعتی را نپذیرفته بودند و چون اسلام بیامد و خدا آن ولایت [قزوین] را بر مسلمانان بگشود، قزوین و دیگر شهرهای پیرامون دیلم و گیلان، «دربند» [قلعه و پادگان] شد و داوطلبان و جنگاوران آهنگ آنجا کردند و مقیم شدند و جنگ انداختند و آنجا پایگاه کردند» (مسعودی ۱۳۷۰ ج ۲ ص ۷۴۳).

در کتاب الخراج که در نیمه ی نخست قرن چهارم هجری نوشته شده، قدامه بن جعفر نیز به قلعه ی فارسیان (ساسانی) در قزوین که او آن را «مرز ضعیف» معنی می‌کند اشاره دارد: «قلعه قزوین به زبان فارسی کشوین خوانده شده است که معنای آن مرز ضعیف است و میان آن و دیلم کوهی واقع

است و پیوسته فارسیان [ساسانیان] در آنجا تیر انداز و جنگجو دارند و بدانجا رفت و آمد می کنند و در مقابل دیلمیها به دفاع می پردازند» (قدامه بن جعفر ۱۳۷۰ ص ۱۸۱).

بنابراین در پیش از آمدن مسلمانان نیز دیلمیان در بخش جنوبی قلمرو خود یعنی مهمترین محوری که دسترسی به دره ی سفیدرود و گیلان مرکزی و غربی برای رفت و آمد با دنیای پیرامون و متمدن میسر بود، توسط دیلمیان بسته شده بود و در این محور ساسانیان به قول دینوری برای نفوذ دشمنانی چون دیلمیان به کشور خود، قلعه ای در مرز مشترک بنا کرده بودند تا دیلمیان به کشورشان حمله و هجوم نداشته باشند. دینوری و دیگران در واقع به گونه ای سخن می گویند که گویی سرزمین دیلمیان در زمان ساسانیان به طور کلی در خارج از قلمرو ایران واقع شده بود و دشمن محسوب می شدند و در واقع نیز چنین بود.

اما دیلمیان از محور مهم دیگر یعنی از شرق نیز مسیر و راه رفت و آمد را به ویژه با تمدن همسایه یعنی منطقه ی همزاد آن نیز بسته بودند. مسعودی چند جا به این نکته اشاره می کند که مرز سرزمین گیل و دیلم در بخش شرقی آن در زمان ساسانیان در چالوس قرار داشت. او می نویسد که در زمان ساسانیان که از آنها با نام « شاهان فارس » نام می برد، شاهان ساسانی در چالوس قلعه ای ساخته شده بودند تا با دیلمیان مقابله کنند: «در شهر چالوس قلعه ای بلند و بنایی بزرگ بود که شاهان فارس بنیان کرده بودند تا مردانی که در مقابل دیلمیان پادگانی [سرباز] بودند، در آنجا اقامت گیرند» (مسعودی همان، ص ۷۴۱).

بدین ترتیب دو محور اصلی تبادل تمدنی (محور دره ی سفید رود و محور ساحل شرقی) دست کم به دلیل ستیز و نزاعی که بین دیلمیان و ساسانیان یعنی دولت قدرتمند مرکزی ایران وجود داشت، حتا پیش از اسلام نیز بسته شده و در نتیجه قلمرو دیلمیان به صورت یک قرق درآمده بود. کالسینکف پژوهشگر روسی در کتاب پر ارزش خود « ایران در آستانه ی سقوط ساسانیان » نیز ضمن ارائه ی نقشه ای از مرزهای امپراتوری ساسانیان در میانه ی قرن ششم میلادی یعنی در زمان خسروانوشیروان (حکومت ۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی)<sup>۲</sup>، دقیقاً محدوده ای از رودخانه ی چالوس تا آستارا را از قلمرو امپراتوری ساسانیان بیرون قرار داده است. در حالیکه « پاتشخورگ » طی همان طبرستان یا مازندران امروزی را دقیقاً در شرق رودخانه ی چالوس در داخل محدوده ی امپراتوری ساسانی قرار می دهد. (نقشه ۱).

---

<sup>۲</sup>. بدین ترتیب با احتساب حکومت طولانی دو پادشاه قدرتمند ساسانی یعنی خسرو انوشیروان و خسرو پرویزی ( که به فاصله ده سال از یکدیگر روی کار آمده بودند) و همچنین سال های پر تنش بعد از خسرو پرویز که دولت ساسانی را یارای در افتادن با دیلمیان نبود، می توان گفت که دست کم صد سال دیلمیان پیش از آمدن مسلمانان به ایران، در این خطه حاکمیت مطلق داشتند.



نقشه ی ۱ . این نقشه محدوده ی چالوس تا آستارا یعنی قلمرو گیلان امروزی و غرب مازندران را نشان می دهد که در زمان خسرو انوشیروان در بیرون از مرزهای امپراتوری ساسانی قرار گرفته بود (کولسینکف ۱۳۸۹ ص ۱۶۹).

در دوره ی اسلامی نیز سپاهیان خلفای بنی امیه و بنی عباس هیچگاه نتوانستند از رودخانه ی چالوس در شرق سرزمین دیلمیان و از کوه های البرز و تالش در جنوب و غرب گیلان به داخل محدوده ی امروزی گیلان وارد شوند. در نتیجه باید تاکید کرد که به طور کلی محدوده ی امروزی گیلان به ویژه سرزمین گیل و دیلم (از چالوس تا سفیدرود) از اوایل قرون نخستین اسلامی و حتا پیش از آن در زمان ساسانیان تا اوایل قرن چهارم، ناحیه ای کاملاً مستقل از حکومت های مستقر در فلات مرکزی ایران باقی مانده بود.

ما می دانیم که قلمرو دیلمیان از رودخانه ی چالوس تا سفیدرود اعم از کوه و جلگه ی ساحلی تا سال های اواخر قرن سوم یعنی زمانی که علویان زیدی ناصری در گیلان شرقی نفوذ یافته و اقتدار دیلمیان را دست کم در نواحی جلگه ای به چالش گرفته و سپس به کلی از بین بردند ، این سرزمین گسترده همچنان تحت حاکمیت بی چون و چرای قبایل دیلمی قرار داشت.<sup>۳</sup>

به ویژه دیلمیان در حدود سه قرن نخستین اسلامی به زیرکی با بهانه قراردادن مبارزه با اعراب دشمن و تحریک حس وطن دوستی و بیگانه ستیزی و دشمن سازی مصنوعی که آن را به صورتی ماهرانه هم در استراتژی و هم در تاکتیک خود لحاظ کرده بودند و در نتیجه با اعمال یک حکومت نظامی - امنیتی با فرهنگ قبیله ای توانستند در این مدت طولانی ساکنان محدوده ی بزرگی از رودخانه ی چالوس تا سفیدرود را هم در کوهستان و هم در جلگه به گروگان خود گرفته و با پیروی از پست ترین منافع خود (یعنی پاسداری از چادر و چراگاه )، ضمن دور نگهداشتن ساکنان

<sup>۳</sup> . در مورد این که چگونه دیلمیان با آن سابقه ی تاریخی جنگجویی ، در برابر جنبش زیدیان به ناگزیر تسلیم شدند و جلگه ی گیلان و سپس ناحیه ی کوهستانی نیز به تصرف آن ها درآمد ، نگاه کنید به مقاله ی پیش گفته ی نوی سنده. این فرایند یکی از آموزنده ترین ترفندهای تاریخی است که هم تحت تاثیر هوشمندی رهبران جنبش زیدیه و هم عامل ناهشیار تاریخ بوده است.

این ناحیه از تحولات تمدنی فلات مرکزی ایران و به ویژه در این زمان طبرستان، هر گونه تحول در زمینه ی کشاورزی و تمدن حضری را در جلگه ی این قلمرو بزرگ به تعویق بیندازند . اگر بخواهیم دقیق تر بحث کنیم باید گفت که در دوره ی صد ساله آخر سلسله ی ساسانیان که دولت ساسانی با توجه به عوامل گوناگون، تزلزل بسیار نشان داد و تغییرات پی در پی در ساخت قدرت، نشانه های فروپاشی این حکومت چهارصد ساله را به وضوح نمایان کرد، قلمرو دیلمیان و گروه هایی که در این ناحیه سوابق نظامی گری شان در حکومت های ساسانی و پیش از آن زبانزد همگان بود، به اتکای پشتیبانی ویژه و خاص جنگل های انبوه حاشیه ی بخش کوهستانی این منطقه به مهمترین نیروی گریز از مرکز تبدیل شدند .<sup>۴</sup> زندگی در چادر و چراگاه و خانه به دوشی نیز به این مقاومت در حاشیه ی جنگل مزیت بزرگی برای مقاومت اعطاء می کرد. خانه به دوشی کمک می کرد تا حتا در زمان شکست نیز هیچ مایملکی به هنگام فرار به درون جنگل برای دشمنان خود در محل سکونتشان باقی نگذارند و این خود نیز انگیزه ی جنگ با آنان را تضعیف می کرد . زندگی در حاشیه ی جنگل های انبوه هیرکانی نیز مزیت فرار به درون این مخفیگاه مناسب را به هنگام خطر، میسر می کرد.

فروپاشی دولت ساسانی به دست اعراب مسلمان به این نیروی سرکش و فاقد پیشینه ی تمدن حضری هم فرصت بیشتری داد و هم به آن مشروعیت دفاع از سرزمین در مقابل بیگانگان اعطاء کرد و آنان از این مشروعیت برای تحکیم اقتدار نظام قبيله ای و نظامی گری خود به خوبی و با مهارتی مثال زدنی استفاده کردند.

دیلمیان اکنون همانند دوره ی قبل و حتا بیشتر با قدرت حیرت انگیزی توانستند نه فقط دیوار نظامی - امنیتی غیر قابل گذری از چالوس در شرقی ترین قلمرو خود و همچنین جنوب به داخل سرزمین گیل و دیلم برای قدرت های خارج از آن پدید آورند بلکه موفق شدند سلطه ی همه جانبه ی خود را بر نواحی جلگه ای این محدوده که «گیل» نامیده می شد نیز بیش از پیش اعمال کنند . در پرتو این کوشش دیلمیان بود که سرزمین « گیل و دیلم»، ساخته و پرداخته شد . در نتیجه دیلمیان پس از فروپاشی ساسانیان در محدوده ای که از رودخانه ی چالوس تا سفیدرود (هم جلگه و هم کوهستان) را در بر می گرفت و جغرافی نویسان ایرانی و عرب آن را «دیلم خاصه» می گفتند، برای بیش از سه قرن متوالی نیروی بی چون و چرای قدرت محسوب می شدند و با اقتدار در آن حکمروایی می کردند.<sup>۵</sup>

---

۱. در این زمینه به کتاب بی بدیل کولسنیکف تحت عنوان «ایران در آستانه سقوط ساسانیان»، انتشارات کند و کاو ۱۳۸۹مراجعه شود.  
۲ . دیلم به طور عام محدوده ی بسیار وسیعتری را در بر می گرفت . تاریخ نویسان و جغرافی نویسان این دوره به تناسب قدرتی که دیلمیان در این سه قرن داشتند و تسلط آنان بر محدوده ی البرز (از جنوب گرگان تا آذربایجان)سبب شده بود تا از این محدوده ی وسیع

از این رو سلطه‌ی نظامیان رزم دیده‌ی دیلمی (که نظامی‌گری را در ارتش‌های امپراتوری‌های ایرانی از هخامنشیان تا ساسانی به خوبی آموخته بودند) و خصیصه‌ی چابکی بدن که ناشی از زندگی شبانی بود، با ساخت قدرت قبیله‌ای و معیشت دام‌داری شبانی و رمه‌گردانی سبب شد تا برای بیش از سه چهار قرن در ناحیه کوهستانی و جلگه‌ای از کوه‌های جنوب چالوس و رودبار الموت تا رودبار دره‌ی سفیدرود سلطه‌ی اقتدارگرایانه‌ی خود را تداوم بخشند و چنان که می‌دانیم آوازه‌گری این نظامیان قبیله‌ای در تمام قلمرو اسلامی آن زمان قلم‌های ه مه‌ی مورخان و جغرافی‌نویسان را به سوی خود جلب کرد.

هر چند به تاکید باید یاد آوری کنیم که این آوازه‌گری به باور ما چنان که بسیار در این زمینه سخن گفته‌اند چندان هم در جهت فرایند تمدن‌سازی سرزمین گیلان به ویژه ناحیه‌ی جلگه‌ای آن که بستر اصلی فراروئیدن تمدن ح ضرری محسوب می‌شد، میمون و مبارک نبوده است. به عبارت دیگر من سلطه‌ی نظامیان دیلمی با ساخت قبیله‌ای را برای بیش از سه چهار قرن (تا روی کار آمدن آل بویه) بر دروازه و مرزهای جنوبی و شرقی گیلان یعنی سلطه‌ی بی چون چرا بر محور چالوس - هوسم - سفیدرود یعنی گلوگاه ارتباطی شرق گیلان و همچنین دره‌ی سفیدرود (گلوگاه مرکز و غرب گیلان) که تنها محورهای اصلی ارتباطی شرق، مرکز و غرب گیلان با جهان بیرونی بود، سلطه‌ی یک قوم ستیزه‌جوی قبیله‌ای که از کشاورزی و یکجانشینی نفرت داشتند و در نتیجه با دشمن‌پنداری و دشمن‌سازی ماهرانه و امنیتی کردن فضای این پهنه، ضمن فراهم کردن اقتدار مستبدانه‌ی ایلی خود به طریقی سهل و آسان بر باشندگان اندک جلگه و کوهستان، دسترسی جلگه‌ی گیلان از شرق تا غرب آن را از تماس با جوامع یکجانشین و پیشرفته‌تر پیرامون خود نه فقط برای سال‌ها دور نگهداشته بودند بلکه خود نیز با تشکیلات اقتصادی و اجتماعی عقب مانده‌ی خود هیچگونه زمینه‌ای برای تحول در این قلمرو عرضه نمی‌کردند. بدین ترتیب نه فقط نقش مثبتی در تاریخ این ناحیه ایفاء نکردند بلکه معتقدم این قوم با ساخت قدرت قبیله‌ای و با نظامی‌گری و ستیزه‌جویی خود در روند یکجانشینی و اشتغال به کشاورزی و تولید خوراک در جلگه‌ی گیلان و به طریقی اولی تمدن‌حصری در آن مانعی جدی ایجاد کرده بودند و در نتیجه به باور من یکی از دلایل تاخیر توسعه‌ی کشاورزی و یکجانشینی و البته شهرنشینی و نفوذ فرهنگ و تعلیم و تربیت در جلگه‌ی گیلان، همین اقدامات طولانی ستیزه‌جویانه با ساختار قبیله‌ای و

---

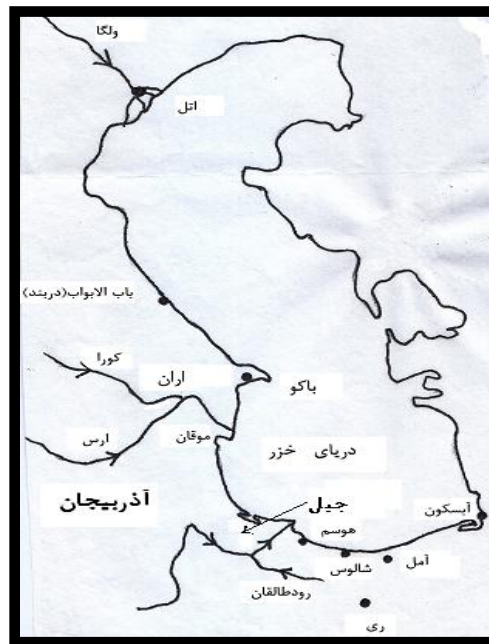
به طور کلی با عنوان دیلم نام ببرند. به نظر می‌رسد که جغرافی‌نویسان به همین دلیل برای تعیین دقیق حدود قلمرو دیلمیان، محدوده‌ی بین رود چالوس تا سفیدرود (اعم کوه و جلگه) را «دیلم خاصه» بگویند، در مقابل دیلم عامه!

نظامی گری دیلمیان بوده است که میانه ای با سنت کشاورزی و یکجانشینی نداشتند و چنان که می دانیم تنها در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری به ناگزیر در مقابل جنبش علویان زیدی که بلووجود ماهیت روستایی این جنبش دارای رهبران شهری بود به اکراه و اجبار تن به تسلیم جلگه ی شرق گیلان در نواحی هوسم - چالوس دادند و زیدیان از این نظر نقشی بسیار مترقی تر در شرق گیلان بازی کردند و برای اولین بار تا جایی که نگارنده می داند، پس از ایجاد یک مرکز شهری کوچک در هوسم، تعلیم و تربیت، سواد و آموزش و خط یعنی ابزار اولیه ی پویش فرهنگی را در ناحیه ی هوسم و شرق گیلان به طور سیستماتیک گسترش دادند . تا آن ر وز دیلمیان با ساخت قبیله ای و معیشت دام داری، مانع چنین کاری بودند و در واقع به فراخور معیشتی که قرن ها لب آن در کوهستان های این ناحیه خو گرفته بودند، نیازی هم به پویش های فرهنگی نداشتند. اعمال قدرت قبیله ای و نظامی گریشان ایجاب می کرد تا از گسترش هر گونه مراکز تمدن حضری و جوامع خارج از اقتدار چراگاه و چادر به جدّ جلوگیری کنند . اگر سران قبایل دیلمی را با اسپهبدان طبرستان مقایسه کنیم تا جایی که می دانیم از اسپهبدان سکه های بسیاری با خط و نوشته های پهلوی ساسانی و عربی (که نشانه هایی از ظهور اولیه ی تمدن حضری است) برجای مانده لیکن دریغ از یک سطرخط و نوشته و یک سکه ی دیلمی یا نوشته ای در گیلان در زمان دیلمیان بلووجود اقتدار بی چون و چرایشان برای بیش از سه قرن متوالی در نواحی گیل و دیلم. پیداست تاخیر در کشاورزی و یکجانشینی می توانست به تاخیر در توسعه ی شهری و تمدن حضری بینجامد و در نتیجه گیلان در قیاس با همزاد خود مازندران از این نظر بسیار عقب ماند و تنها پس از سقوط قدرت نظامی دیلمیان در کوهستان و هبوط قدرت توسط جنبش زیدیان از کوهستان به جلگه از اوایل قرن چهارم هجری بود که کشاورزی با سرعت بیشتری توسعه یافت و زمینه ی پیدایش شهر و شهرنشینی و تمدن حضری در ناحیه ی جلگه ای یعنی اصلی ترین ناحیه ی هویت بخش گیلان فراهم شد. از این رو به باور ما «هوسم» یعنی همان رودسر کنونی تنها نقطه ای بود که در پرتو جنبش علویان زیدی در طول هفتاد سال شرایط انقلابی (۲۵۰ تا ۳۲۰ ه ق) و فضای کاملاً نوین تحول خواهی که در پرتو این جنبش از آغاز تاریخ تا این زمان در یکی از نواحی جلگه ای تحت فرمان دیلمیان در گیلان بوجود آمده بود، در محدوده ای بین چالوس تا هوسم به تدریج به پایگاه و جایگاه امن رهبران این جنبش تبدیل شد که بر خلاف رهبران نظامی قبیله سالار دیلمی اغلب پرورش یافته ی شهرهای بزرگ و متمدنی چون بغداد و ری بودند . در نتیجه می توان گفت که در پرتو این جنبش در محور بین چالوس تا هوسم نهادهای جدید برخاسته از تمدن



حضری و یکجانشینی برای نخستین بار با فروکش کردن نفوذ نظامیان دیلمی شبان پیشه، گسترش یافت و نخستین مرکز شهری گیلان را هر چند با اندازه و مقیاسی کوچک پدید آورد. اولین مرکز شهری که ضرب سکه برای نخستین بار به نام آن در محدوده ی امروزی گیلان شناخته شده است. همین مرکز شهری کوچک است که می بینیم در برخی از نقشه های جغرافی نویسیان قرون نخستین اسلامی انعکاس می یابد. انعکاس نادری که خبر از ظهور نخستین نشانه های تمدن حضری می داد.

با توجه به چنین زمینه ای از تحولات تاریخی اکنون می خواهیم نشان دهیم که پهنه ی جغرافیایی امروزی گیلان، در نقشه های جغرافی نویسان ایرانی و عرب در قرون نخستین اسلامی چگونه انعکاس یافته است. اما پیش از ارائه ی نقشه های تاریخی، نخست با استفاده از نقشه ی امروزی، جای دقیق نقاطی که جغرافیدانان قرون اولیه ی اسلامی در نقشه ی خود نمایانده اند را برای درک بهتر نقشه های قدیمی در نقشه ی ۲ ارائه کرده ایم.

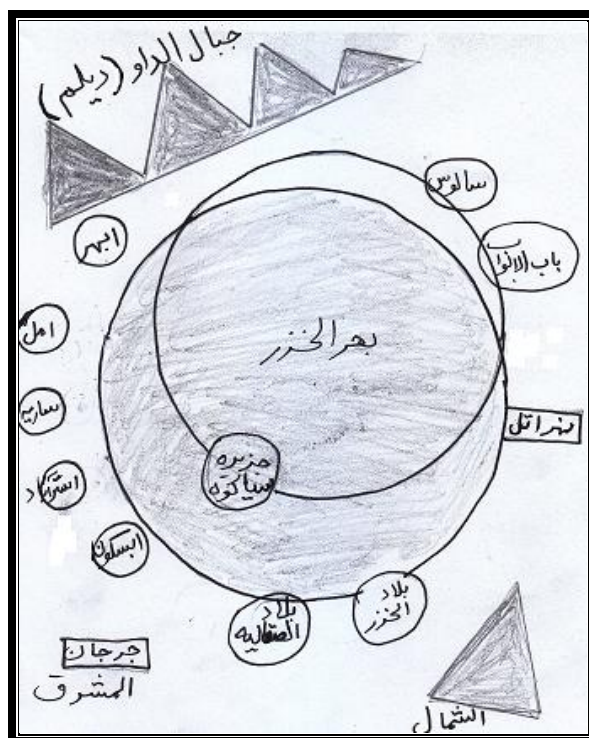


نقشه ی ۲. در این نقشه نقاط و نواحی مهم در اطراف دریای خزر در قرون نخستین اسلامی نمایانده شده است. چنان که پیداست از شرق به غرب نخست یک نقطه ی مسکونی به نام آبسکون در حوالی بندر ترکمن امروزی دیده می شود که امروزه هیچ اثری از آن برجای نمانده و جای دقیق آن نیز روشن نشده است. در طبرستان یا مازندران بعدی نقاط جمعیتی زیادی در نقشه های این دوره دیده می شو د لیکن به دلیل مشکلات کارتوگرافیکی تنها دو نقطه ی مهم و اصلی این ناحیه یعنی شهر آمل و شالوس یا چالوس نمایانده شده است. شهر آمل اغلب مرکز تشکیلات اداری حاکمان طبرستان محسوب می شد و در دوره ی ساسانیان بنا به سکه هایی که در دست است، همواره یکی از مراکز ضرب سکه در طبرستان (تپورستان) بوده

و اهمیت مهم داشته است. چالوس و یا به گفته ی جغرافی نویسان و مورخان قرون نخستین اسلامی «شالوس» و یا «سالوس» در جایی واقع شده بود که امروزه می توان آن را در شرق رودخانه ی چالوس امروزی مکان یابی کرد. هوسم درست در جای رودسر امروزی بین دو رودخانه واقع شده بود. رود طالقان همان رود شاهرود امروزی است که امروزه از طالقان در استان البرز کنونی شروع می شد و پس از گذشتن از ناحیه ی الموت در شمال قزوین به رودخانه ی سپید رود یا به گفته ی آن روز « اسپژ رود» می پیوست. باب الابواب یا بندر دربند که توسط خسرو انوشیران پادشاه ساسانی به عنوان یک قلعه ی مرزی ساخته شده بود به طور عموم نقطه ی مرزی قلمرو تمدن ایرانی در قفقاز محسوب می شد. آخرین نقطه در این نقشه ها در اطراف دریای خزر «آتل» بود که در دهانه ی رود ولگا قرار داشت و بعدها آستراخان نامیده شد.

## بلوتاب سرزمین گیلان در نقشه ها

نخستین نقشه ای که از جغرافیدانان در خصوص دریای خزر و نقاط اطراف آن در دست است از ابوزید بلخی است که می دانیم در بین سال های ۲۳۵ تا ۳۲۲ هجری زندگی کرده و اهل کلام و فیلسوف بوده اما کتابی هم تحت عنوان «صورالاقالیم» دارد که شامل نقشه های جغرافیایی است و او آن را در سال های ۳۰۸-۳۰۹ هجری تهیه کرده است (کراچکوفسکی ۱۳۸۴ص ۱۵۷). نقشه ی ۳ از همین کتاب است.



نقشه ۳. نقاط جمعیتی که در اطراف دریای خزر در سال ۳۰۸-۳۰۹ هجری توسط ابوزید بلخی نمایانده شده است. با توجه به این که این نقشه در اصل بسیار کمرنگ و ناخوانا بود، نگارنده بدون هیچ تغییری در نحوه ی کتابت و ترسیم نقشه آن را باز

ترسیم کرده است (ماخذ اصلی نقشه: کتاب «وصف ایران و مناطق آن و برخی از نقشه های دوره اسلامی»، گردآوری نقشه ها: به کوشش امیر هوشنگ انوری، بنیاد ایرانشناسی ۱۳۹۰).

چنان که پیداست این یک نقشه ی عمومی است که ابوزید برای نشان دادن اطراف دریای خزر ترسیم کرده است. در این نقشه، تصویر ذهنی که ابوزید در اوایل قرن چهارم از اطراف دریای خزر در ذهن خود داشت، انعکاس داده است. تصویر ابوزید از اطراف این دریا به طور کلی درست است. او موقعیت نقاط جمعیتی مهم در اطراف این دریا را در این زمان نسبتاً خوب نشان داده است. لازم است یادآوری کنیم که به طور عموم جغرافیدانان این دوره در نقشه های عمومی برای جهان یا منطقه ای وسیع، همانند امروز از درج نقاط کوچک و کم اهمیت صرف نظر می کردند. ابوزید نیز در اینجا همین قاعده را بکار گرفته است. در طبرستان او دو شهر یعنی ساریه (ساری) و آمل (آمل) را نشان داده است. بعد از این دوشهر به طور معمول شهر مهم چالوس بود که او در لایه ی دوم نقشه اش ظاهر آن را بین آمل و ابهر قرار داده که نادرست نیست. چون در این دوره ابهر شهری مهم بود و بنابراین او آن را در نزدیکی زنجان در نقشه اش رهاپانده است. اما اگر او می توانست شهر و یا نقطه ی جمعیتی مهمی در گیلان پیدا کند هیچگاه به چنین کاری دست نمی زد. زیرا او در این نقشه ی عمومی بر خلاف نقشه ی محلی خود (که پس از این خواهد آمد) در اساس به تصویرسازی شماتیک سواحل این دریا پرداخته است. بنابراین بی تردید اگر یک مرکز جمعیتی مهم در مقیاس یک نقشه ی عمومی در گیلان سراغ داشت، آن را به جای ابهر بکار می گرفت.

بعد از ابهر که در سواحل این دریا قرار نداشت، کوه های دیلم بین ابهر و باب الابواب نمایانده شده که جایگاه دقیقی برای این کوه ها نیست مگر آن که فرض کنیم با ارائه ی لایه ی دوم نقشه و جایگاه شالوس فرض کرده باشد که این کوه ها در جنوب و غرب چالوس واقع شده است. این برداشت را می توان با توجه به نقشه ی منطقه ای او تا حدودی پذیرفت.

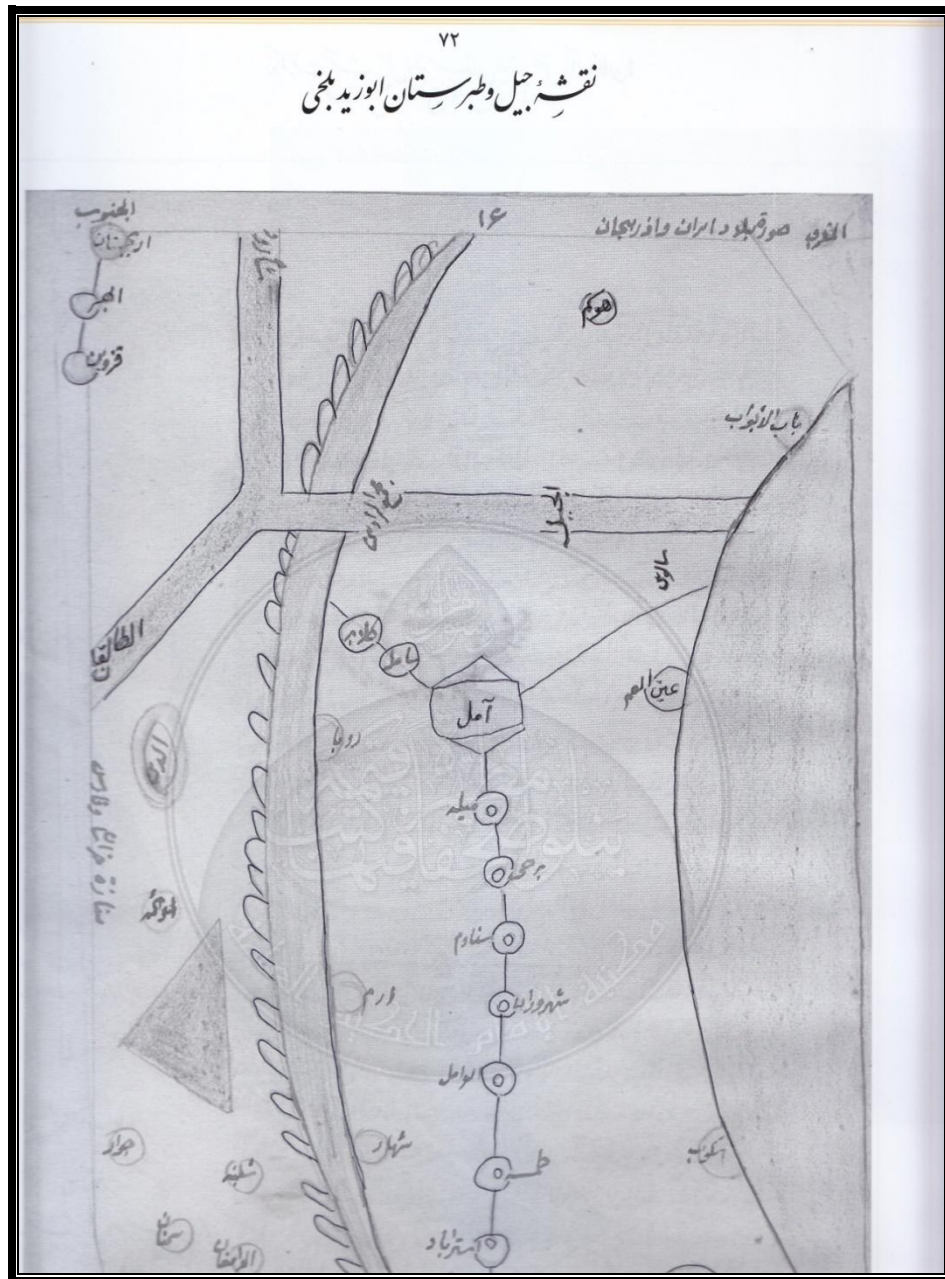
چنان که پیداست در نقشه ی بالا، نقشه کش ما، گیلان را بدون درج هیچ نقطه ای پشت سر گذاشته و به باب الابواب یا همان بندر دربند می رسد و سپس «اتل» که در دهانه ی رود ولگا واقع شده بود را به ما معرفی می کند. بدین ترتیب ابوزید بلخی بین چالوس تا دربند در کناره ی دریای خزر هیچ نقطه ی جمعیتی قابل ذکر ی در مقیاس نقشه ی عمومی برای این سواحل نتوانست پیدا کند. این نشان می دهد که در گیلان آن زمان از نظر این جغرافیدان هیچ نقطه ی شناخته شده ی جمعیتی در مقیاس منطقه ای برای انعکاس آن در نقشه ی عمومی دریای خزر وجود نداشته است.

هر چند ما می دانیم که هوسم در این زمان دست کم به صورت محلی به عنوان یک پایگاه مهم جنبش علوی زیدیه در حال تبدیل شدن به رقیب خود یعنی آمل به یک مرکز دیگر زیدیه بوده است، اما چنان که گفته شد این یک نقشه ی عمومی برای کل دریای خزر بوده و ظاهراً نقشه کش ترجیح داده در ابعاد عمومی نقشه اش، نقطه ی جمعیتی کم اهمیت را ذکر نکند. اما او در نقشه ی منطقه ای خود هوسم را به عنوان تنها نقطه ی جمعیتی در محدوده ی گیلان امروزی ثبت می کند.

ابوزید در نقشه منطقه ای طبرستان و دیلم، نقشه ی دقیقتری ارائه می کند. او در این نقشه چنان که معمول بوده تعداد زیادی از شهر های طبرستان را در کنار هم در نقشه نمایانده است که نشان می دهد چه تفاوت عمده ای از نظر توسعه ی تمدن حضری بین این دو منطقه از سواحل دریای خزر وجود داشته است. به باور ما وجود تفاوت فاحش در تمدن حضری و توسعه یافتگی این دو ه مسایه ی همزاد، نقش منفی دیلمیان را نمی توان نادیده گرفت. با این حال در گیلان تنها یک نقطه یعنی هوسم در نقشه گنجانده شده است که این زمان یکی از مراکز زیدیان و در واقع زیدیان ناصری بوده است. به عبارت دیگر چنان که در نقشه ی ۴ مشخص شده با این که نقشه کش ما مسی رود طالقان و قزل اوزن را دقیقاً به هم اتصال داده و سپس ناحیه ی جیل را در جای مناسب آن بر روی رودخانه ذکر کرده (و این نشان می دهد که او برخلاف نقشه ی عمومیش از دریای خزر در اینجا دقت بیشتری نشان داده و تقریباً این منطقه را می شناخته است)، لیکن تنها نقطه ی جمعیتی مهم از گیلان که در تصویر ذهنی او در همین ناحیه جای گرفته، همان شهر کوچک «هوسم» است که البته باز هم نتوانسته دقیقاً آن را در جای مناسب خود نشان دهد. بدین ترتیب می توان گفت که در سال ۳۰۸ هجری قمری همان طور که جنبش علوی ان زیدی در اوج قدرت خود بود و ثمره ی آن در گیلان رونق و اهمیت شهر هوسم و کشت و کار کشاورزی و وجود مازاد اقتصادی در دلتای رود پلرود بود، شهر هوسم در نخستین نقشه های محلی گیل و دیلم و گیلان ثبت می شود. اما با این حال چنان که پیداست ابوزید هوسم را به اشتباه در غرب رودخانه ی سفیدرود و حتی در نزدیکی دربند ذکر می کند! پیداست که اگر او اطلاع درستی از این شهر داشت می باید این شهر را در غرب چالوس و قبل از سفیدرود قرار می داد. در هر حال از نظر ما و در رابطه با هدفی که در این نوشته به دنبال آن هستیم، باید تاکید کنیم که تنها نقطه ی مهم سکونتی در محدوده ی گیلان همان هوسم است که در ذهن جغرافیدان ما حک شده و روی نقشه

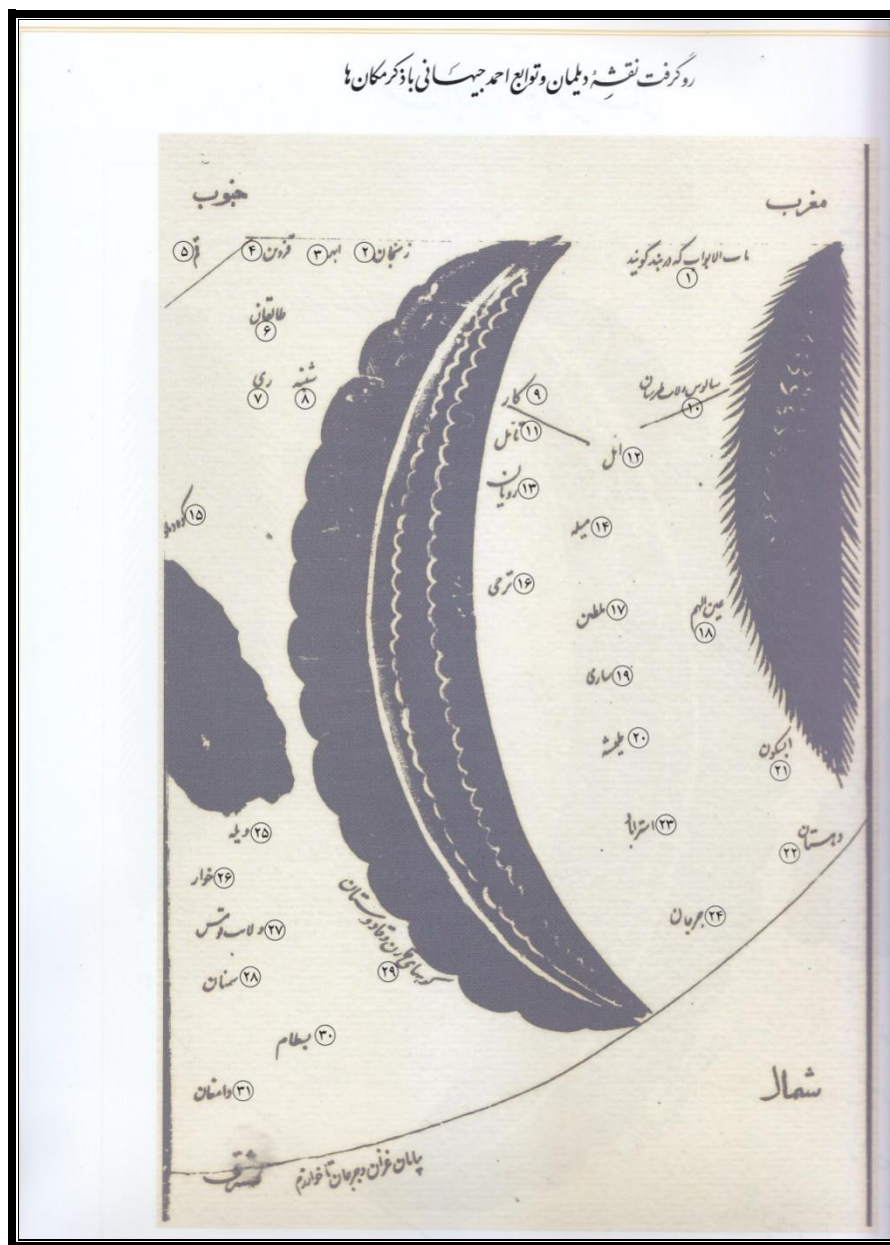
او انعکاس یافته است. به عبارت دیگر به برکت جنبش علویان زیدی یک مرکز شهری که پایتخت دوم زیدیان محسوب می شد برای نخستین بار در تمام قلمرو گیلان در نقشه های جغرافیدانان ثبت و ضبط می شود. جالب است بگوییم که ابوزید در حالیکه به درستی چالوس و بندر باب الابواب یا همان بندر دربند را در نواحی ساحلی قرار می دهد و دیگر نقاط جمعیتی را نیز به ویژه در طبرستان تقریباً در جای مناسب خود قرار داده است، هوسم را یک نقطه ی ساحلی نمی داند و آن را دور از ساحل جای نامناسبی در نقشه اش انعکاس می دهد (نقشه ی ۴). این بدان معنی است که با وجود انعکاس یک نقطه ی جمعیتی در گیلان در نقشه ی این دوره، نمایش دقیق آن به دلیل عدم آشنایی یا بهتر است گفته شود عدم اهمیت این مرکز جمعیتی، نمایش درست و دقیقی در نقشه پیدا نکرده است. اگر این واقعیت را با نقاط جمعیتی طبرستان در همین نقشه مقایسه کنیم، این تفاوت معنی دار را به درستی درک می کنیم. چنان که پیداست در همین نقشه برای محدوده ی طبرستان، نقشه کش ما شانزده نقطه ی جمعیتی و یا شهر را تقریباً در جای مناسب خود نمایانده است. نمایاندن این نقاط از نظر ما به معنی اهمیت آن در ده ن و ضمیر یک دانشمند زمانه بوده و این نشانه ای از اهمیت تمدنی آن ها در دنیای واقعی نسبت به گیلانی بود که برای سال های متمادی زیر چکمه ی نظامیان قبیله سالار دیلمی قرق شده و روابط آن با تمدن های بیرون از خود تحت فرمان ر و سالی قبایل نظامی قرار داشت. نکته ی جالب در این نقشه این است که نقشه کش شهرآمل را با یک سیمبل بزرگتر نمایانده تا اهمیت مهم تمدنی آن را نشان داده باشد. در واقع نیز چنین بوده است.

از نقشه های دیگری که راهنما و شاهد ماست نقشه ای است که احمد جیهانی در کتاب « اشکال العالم » ارائه کرده است. او در دستگاه سامانیان نفوذی بسیار داشت و گفته شده که ابوزید بلخی را در نوشتن کتابهایش تشویق و حمایت مالی می کرده است. بنابراین هرچند نمی دانیم که او کتابش را در چه سالی نوشته اما به نظر می رسد باید زمان ترسیم نقشه هایش را همزمان با نقشه های ابوزید بلخی یا پس از آن به حساب آوریم. ما می دانیم که ابوزید در سال ۳۲۲ هجری فوت کرده و جیهانی بعد از او زنده بوده است.



نقشه ۴. طبرستان و گیلان در نقشه ابوزید بلخی در سال ۳۰۸ هجری قمری. توجه کنید به تعداد شهرهای ذکر شده در طبرستان در این نقشه که در این زمان بسیار توسعه یافته تر از جلگه ی گیلان بود . به باور ما یکی از دلایل اصلی این عقب ماندگی گیلان اقتدار بی چون و چرای دیلمیان شبان پیشه بود که از رودچالوس تا رودسفیدرود یعنی گلوگاه های ارتباطی اصلی این منطقه را قرق کرده و ارتباط با تمدن های همسایه را زیر مفهوم استقلال خواهی مبتذل به کلی بسته بودند. در نتیجه توسعه یافتگی شهری در طبرستان سبب شده بود که نقشه ها و متون تاریخی و جغرافیایی زمانه، داده های بسیار دقیق تری از گیلان به دست دهد (ماخذ: کتاب «وصف ایران و مناطق آن و برخی از نقشه های دوره اسلامی»، گردآوری نقشه ها: به کوشش امیر هوشنگ انوری، بنیاد ایرانشناسی ۱۳۹۰).

نقشه ای که از کتاب احمد بن جیهانی در اینجا ارائه می شود نقشه ای بالنسبه دقیق است اما با این حال بازهم موقعیت محدوده ی امروزی گیلان در آن فاقد نقطه ی جمعیتی مشخصی است. در اینجا بین چالوس (سالوس) تا بندر باب الابواب (در بند) که محدوده ی گیلان هم در بین آن واقع شده، هیچ نقطه ای دیده نمی شود. در حالیکه مثل نقشه های دیگر این دوره، در محدوده ی طبرستان نقاط بسیاری وجود دارد (نقشه ی ۵). این خود بازهم نشانه ای است که طبرستان در مقایسه با گیلان چه اهمیتی از نظر شهر نشینی داشته است. به باور ما چنان که پیشتر نیز گفته شد در انزوا و عقب نگه داشته شدن این محدوده، دیلمیان نقشه مثبت تاریخی ایفاء نکرده اند. با توجه به این که در این زمان جنبش علویان زیدی و آل بویه و سرزمین برخاسته از آن، گیلان را در معرض اذهان عمومی به عنوان یک نقش آفرین تاریخ ی ثبت کرده بود، عجیب است که بازهم هیچ نقطه ای از گیلان در نقشه ی این جغرافیدان دقیق ذکر نشده است. به نظر می رسد نبود شهر مهم و توسعه یافتگی شدید نواحی جلگه ای (در قیاس با طبرستان) در آغاز روی کار آمدن آل بویه هنوز از اهمیت کم این ناحیه برای انعکاس در نقشه های جغرافیایی خبر می دهد.

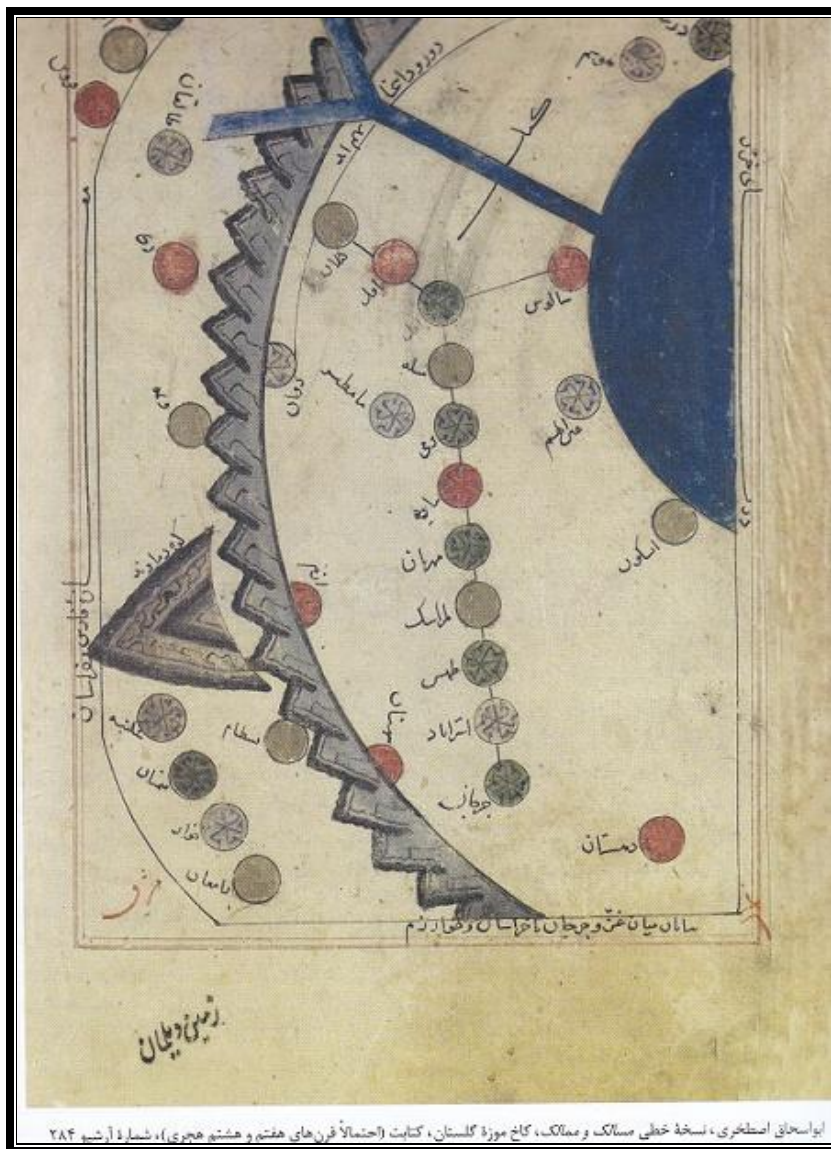


نقشه ۵. موقعیت گیلان در نقشه احمد بن جیهانی که احتمالاً در حوالی ربع نخست قرن چهارم ترسیم شده است. چنان که پیداست بین رودخانه ی چالوس تا دربند هیچ نقطه ی جمعیتی ذکر نشده است. حتا به جای رودخانه ی مهمی چون سفیدرود، تنها رودخانه ی کم اهمیت چالوس ترسیم شده. تنها به این دلیل که در این زمان شهر پرآوازه ای چون چالوس در کنار آن قرار داشت. (ماخذ: همان).

در نقشه ی استخری جغرافیدان دیگر ایرانی که کتاب خود را در حوالی سال ۳۲۰ هجری تالیف کرده تعداد نوزده شهر یا روستا - شهر در طبرستان در جای دقیق خود نمایانده شده لیکن در محدوده ی ساحلی بین چالوس تا دربند که محدوده ی امروزی گیلان نیز در آن واقع شده، تنها



یک نقطه ی جمعیتی یعنی هوسم نشان داده شده است (نقشه ۶). این نقشه بسیار دقیقتر است لیکن هنوز جای دقیق هوسم بسیار نا دقیق ترسیم شده است. زیرا چنان که دیده می شود، هوسم در غرب سفیدرود و دور از ساحل قرار داده شده است.



نقشه ۶. ناحیه ی طبرستان، گیلان و دیلم در نقشه اسطخری که کتاب خود را در سال های بین ۳۱۸ - ۳۲۰ هجری قمری نوشته است (همان ماخذ)

چنان که در نقشه پیداست هوسم بازهم از نظر جغرافیایی روی نقشه جانمایی دقیقی ندارد . این نقطه ی شهری کوچک در این نقشه اولاً در غرب سفیدرود و ثانیاً در نزدیکی دربند جانمایی شده است. اما می توان گفت که ذکر آن بر روی نقشه در فاصله طولانی بین چالوس تا بندر مهم دربند

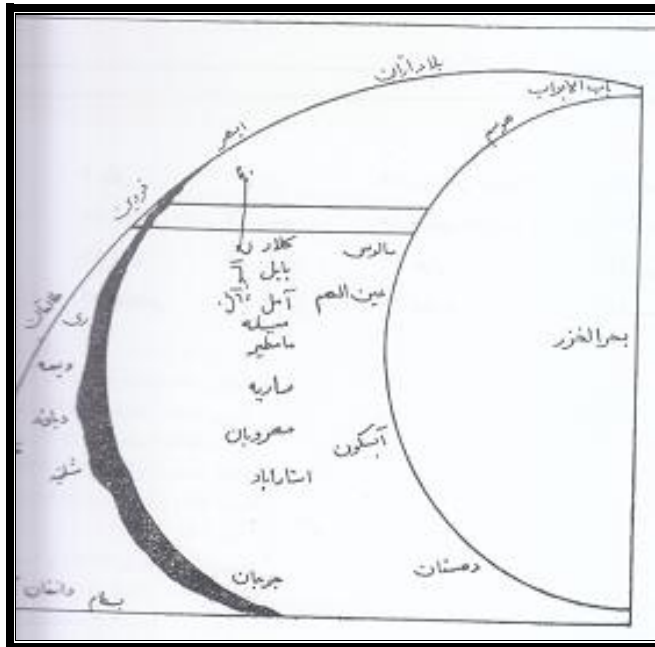
نشانه ای است از این که هوسم تا چه اندازه به رغم اندازه ی کوچکش از نظر جمعیتی و سیاسی - اجتماعی، اهمیت کارتوگرافیکی در ترسیم نقشه های این زمان پیدا کرده بود که نقشه کش ما را مجبور به ذکر آن در این فاصله ی طولانی از نواحی ساحل کرده است. در همین محدوده ی طولانی که بر اساس اندازه گیری روی نقشه های امروزی طولی بیش از ۷۰۰ کیلومتر دارد، به جز هوسم تنها نام «گیل» ذکر شده که نام یک نقطه ی سکونتی نیست بلکه نام یک ناحیه ای در این ساحل طولانی است و این خود نشانه ای از فقدان سکونتگاه مهم و تمدن حضری در گیلان است.

از نکات قابل ذکر که در تمام این نقشه ها می بینیم این است که بخش غربی گیلان اصولاً فاقد هیچ نقطه ی شهری حتا کوچک نیز در این نقشه ها نیست و این نشان م ی دهد که به دلیل دوری و انزوای زیاد این بخش از گیلان و موانع بزرگ بسته بودن دره ی سفیدرود یعنی اصلی ترین محور ارتباطی آن با تمدن های پیرامون و عدم تبادل و تعامل با آن ها، تقریباً می توان گفت که اثری از تمدن حضری و یکجانشینی که بتواند خود را در نقشه ی نقش کشان ما تحمیل کند وجود نداشته است.

از نکات جالب در این نقشه ، شکل البرز است که به درستی به صورت یک شکل مقعر ترسیم شده که با واقعیت بسیار نزدیک است . در طبرستان بازم با انبوهی از نقاط شهری و سکونتی روبرو هستیم که موید همان نظری است که پیش تر بیان شد.

نقشه های دیگری که ما در دست داشتیم همه نقشه هایی بودند که در قرن چهارم و پنجم ترسیم شده و هیچ نقطه ای از گیلان در آن ذکر نشده است . در این نقشه ها در فاصله ی بین چالوس تا دربند تنها چند نام در نواحی ساحلی مثل اران، دیلم ، جیل، جیلان و گیلان به چشم می خورد که تمام آن ها نام یک ناحیه است و نه نقطه ی جمعیتی و شهری. اما نقشه ی دیلم و طبرستان از محمد بن احمد طوسی در کتاب «عجائب المخلوقات» که در اواخر قرن ششم ترسیم شده بازهم تنها نام هوسم به چشم می خورد که البته آن هم همانند نقشه های پیشین در جای مناسب خود قرار ندارد(نقشه ۷). در حالیکه نقاط جمعیتی و شهری طبرستان به طور نسبی دقیق جانمایی شده اند و این البته نشانه ای است از شناخت دقیق و رفت و آمدهای مکرر مورخان و جغرافیدانان به شهرهای آباد و توسعه یافته ی محدوده طبرستان که در کناره ی دریای خزر واقع شده بود.

لازم است تاکید کنیم فقدان شهر یک ویژگی مهم تاریخ قدیم گیلان است . به باور نگارنده فقدان شهر در گیلان در این دوره های طولانی سبب شد که هیچ نوشته ای از این دوره ی تاریخی در گیلان تولید نشود . این ویژگی همچنین سبب شد تا از نظر داده های تاریخی ما با تاریخخانه ای ظلمانی برای دوره ای طولانی در قرون نخستین اسلامی در گیلان روبرو باشیم ( عظیمی ۱۳۸۶).



نقشه ۷. نقشه دیلم و طبرستان در نقشه محمد ابن احمد طوسی در اواخر قرن ششم هجری (ماخذ: همان )

## جمع بندی و نتیجه گیری:

دیلمیان شبان پیشه ای که در سه قرن نخست اسلامی و حتا پیش از آن در قلمرو وسیعی از رودخانه ی چالوس تا سفیدرود حاکمیت مطلق داشتند به دلیل خصیصه ی نظامی گریشان و پاسداری مطلق از چادر و چراگاه و معیشت شبانی و رمه گردانی، تمایلی به کشاورزی و تمدن حضری نداشتند و با استفاده از شرایط پیش آمده در حمله ی اعراب به ایران و پیشه کردن سنت استقلال خواهی مبتذل، محدوده ی قلمرو خود را از تمدن های پیرامونی در انزوای مطلق قرار دادند و از این منظر نه فقط کمکی به توسعه ی اصلی ترین بخش اقتصاد در این دوره یعنی بخش کشاورزی نکردند بلکه سبب عقب ماندگی در عرصه های گوناگون تعلیم و تربیت و پویش های

فرهنگی در گیلان نیز شدند. مجموعه ی سیاست هایی که دیلمیان در طول حدود چهار قرن در منطقه ی گیل و دیلم در دستور کار خود قرار داده بودند، به باور ما در راستای پیروی از پست ترین منافع که همانا پاسداری از چادر و چراگاه بود انجام می گرفت. در پرتو چنین سیاست خودخواهانه ای بود که جلگه ی این منطقه یعنی اصلی ترین پهنه ی کشت و کار هم در توسعه ی کشاورزی و هم تمدن حضری در قیاس با همسایه ی همزاد خود یعنی طبرستان به نحو آشکاری عقب ماند. در بررسی حاضر نشان داده شد که این عقب ماندگی چگونه در عدم انعکاس سکونتگاه های شهری و جمعیتی در نقشه های این دوره بازتاب داشته است. عقب ماندگی توسعه ی اقتصادی و اجتماعی و فقدان مازاد اقتصادی برای رویاندن نقاط شهری، سبب شده بود تا تنها یک نقطه ی شهری آن هم به صورت نادقیق در نقشه های قرون نخستین اسلامی بازتاب پیدا کند.

منابع:

۱. دینوری ابوحنیفه (۱۳۸۱)، اخبار الطوال، ترجمه ی محمود مهدوی دامغانی، نشر نی
۲. عظیمی ناصر (۱۳۸۶)، فقدان شهر، ویژگی اصلی تاریخ قدیم گیلان، خط مهر، شماره ۱۸، چاپ رشت، همچنین رجوع شود به فضای مجازی
۳. عظیمی ناصر (۱۳۸۷)، هبوط قدرت از کوهستان های دیلم به جلگه ی گیل (ارتباط جنبش علویان زیدی و آغاز پویش های فرهنگی در گیلان) (مجله ی گیله وا (شماره ی ۱۲۶ تا ۱۲۹)، همچنین سایت انسانشناسی و فرهنگ
۴. قدامه بن جعفر (۱۳۷۰)، کتاب الخراج، ترجمه حسین قره چانلو، نشر البرز
۵. کاتوزیان همایون (۱۳۹۱)، ایرانیان، نشر مرکز
۶. کراچکوفسکی ا. (۱۳۸۳)، تاریخ نوشته های جغرافیایی در جهان اسلامی، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۷. کولسینکف (۱۳۵۵)، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ترجمه ی محمد رفیق یحیایی، آگاه، و نسخه جدید ۱۳۸۹
۸. مسعودی ابوالحسن (۱۳۷۰)، مروج الذهب، جلد دوم، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۹. وصف ایران و مناطق آن و برخی از نقشه های دوره اسلامی (۱۳۹۰)، گرد آوری نقشه ها به کوشش امیر هوشنگ انوری، بنیاد ایرانشناسی

- این مقاله برای نخستین شماره ی مجله ی «دیلمان» چاپ رشت به مدیریت آقای مهدی بازرگانی که به یاد مرحوم اسلند افشین پرتو انتشار یافته و در رقد نظرات لئوخی رومبری اعلان است ، رفته شد و اکنون با تغییرات اندکی در این جا منتشر می شود.